

Heaven Official's Blessing

نوشته: موشیانگ تونگشیو

مترجم: دختری با ماسک شیشه‌ای

لطفاً این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنید.

سایت myanim.es.ir

[@myAnimes](mailto:myAnimes)

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفاً رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

Heaven Official's Blessing

کتاب سوم- مسیر نامحدود

✽ آرک روح جنینی فصلهای ۸۹ تا ۱۰۰

✽ آرک آب سیاه فصلهای ۱۰۱ تا ۱۲۶

✽ آرک کوه تونگلو فصلهای ۱۲۷ تا ۱۸۰

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و
اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق شید .

https://t.me/lotus_sefid

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح



@九条轮

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

ابتدا شیه لیان شدیداً دلتنگ او بود زیرا آنها مدتها همدیگر را ندیده بودند. گرچه این کلمه «مدتها» بیشتر از چند روز نبود. با اینحال او چه میدانست که هواچنگ همیشه درکنارش بوده و پنهان شده است؟ ناگهان حال شیه لیان بهتر شد، همه نگرانی‌ها و اضطرابهایش را فراموش کرد. آنقدر خندید که به سختی می‌توانست از جای خود بلند شود.

هواچنگ او را متهم کرد: «گاگا، تو با من بازی کردی!!»

شیه لیان قلم و تخته را برداشت و گفت: «الکی گردن من نداز ... اولش تو شروع کردی ... بزار حدس بزنم تو از موقعی که اجاق رو خراب کردم اینجا می‌گی نه؟!»^۱

هواچنگ درحالی‌که از او تعریف میکرد گفت: «آه، همینطوره گاگا، چطوری فهمیدی؟ واقعا بی نظیری!»

شیه لیان دستش را تکانی داد و گفت: «چی؟ بی نظیر؟ سان لانگ اگه میخوای شبیه کس دیگه ای تغییر شکل بدی لااقل اینقدر تنبلی نکن ... اگه متوجه نمیشدم خیلی باحال تر میشد ... من همش داشتم به نفر دومی که میتونست — اهم اهم — که من درست میکنم رو بخوره فکر میکردم ... هرچند کی جذاب‌ترین؟ قوی‌ترین؟ پولدارترین؟ و از همه بیشتر تحسینش میکنی؟ هاهاهاها...»

مراجعه کنید به فصل ۱۲۸

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

هواچنگ با لطافت گفت: «...گاگا، لطفا هر اتفاقی افتاد رو فراموش کن!!»
شیه لیان با تمام وجودش رد کرد: «نخیر...میخوام تا ابد این یادم بمونه...»
هواچنگ با لحنی غصه دار گفت: «گاگا، هرچند من از خوشحالی تو خوشحالم ولی واقعا اینقدر خنده داره!؟»

شیه لیان که شکمش را گرفته بود گفت: «معلومه!!! فقط بعد دیدن توئه که فهمیدم خوشحال بودن چقدر میتونه ساده باشه...هاهاهاها...»

با شنیدن این حرف هواچنگ چندباری پلک زد. شیه لیان کمی دیگر خندید بعد متوجه شد کمی زیاده از حد سخن گفته است. پس آرام گرفت هرچند هنوز هم خوشحال بود. شیه لیان گوشه چشمش را مالید و خودش را وادار کرد تا آرام باشد: «خیلی خب، بازی کردن کافیه ... لانگ بینگ واقعی کجاست؟ چرا مثل اون تغییر شکل دادی؟ همین الان برش گردون!»

هواچنگ با سستی جواب داد: «من موقتا مثل یه مهمون فرستادمش به شهر اشباح!»

حالا که هواچنگ او را دور کرده بود شیه لیان دیگر نگرانی نداشت. او سرش را تکان داد و خواست باز سخن بگوید که صدای غیژژژ در چوبی برخاست و لینگون درحالیکه دستانش اطراف بدنش آویزان بودند از معبد بیرون آمد.

«اعلی حضرت!»

فصل ۱۳۴- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

هواچنگ قصد نداشت هویتش را آشکار کند. پس شیه لیان هم چیزی نگفت در برابر دیگران وانمود کرد هنوز لانگ یینگ است. وقتی چهره جدی لینگون را دید خودش هم جدی شد و لبخندش ناپدید شد: «چیزی شده؟ ابریشم... بای جینگ چیزیش شده؟!»

لینگون گفت: «نه اون هیچ اتفاقی براش نیفتاده ... فقط یه بوی خیلی عجیبی از آشپزخونه میومد ... اعلی حضرت داری چیزی می پزی؟!»

شیه لیان با عجله جواب داد: «اوه آره دارم می پزم!»

لینگون پس از مکثی با لحنی پر از فروتنی چند کلمه غیر مودبانه گفت: «اعلی حضرت، لطفا همین الان تمیزش کن ... هر چیزی که داری میپزی الان نابود شده!»

« »

دو ساعت بعد، غروب شده بود.

درون معبد پوچی، روی میز محراب، هواچنگ، لینگون و چوان ییژن دایره وار دور میز میز نشسته بودند. شیه لیان یک دیگ را از آشپزخانه آورده و در وسط میز نهاد. لحظه ای که درش را برداشت از مقادیر زیادی کوفته گوشتی کوچک گرد و نرم و بامزه و البته سفید رونمایی کرد. کوفته ها با درخشش خاصی درون دیگ نشسته بودند.

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

چوان بیژن پرسید: «مگه تو آبو نجوشوندی؟ چرا غذا تبدیل شده به کوفته؟!»
شیه لیان همچنان به معرفی هنر خود ادامه میداد: «اسم این غذا کوفته گوشت همیشه پاکه!»^۲

چوان بیژن پرسید: «مگه تو آبو نجوشوندی؟ چرا غذا تبدیل شده به کوفته؟!»
شیه لیان دوباره گفت: «چون درست کردن خمیر کوفته ها ظرافت لازم داره نباید خیلی سفت باشه و نه خیلی شل، پس خیلی زمان و تلاش لازم داره که به این برسه!»

چوان بیژن پرسید: «مگه تو آبو نجوشوندی؟ چرا غذا تبدیل شده به کوفته؟!»
«.....»

حال که چوان بیژن ول کن نبود شیه لیان هم با حرارت توضیح داد: «از آب برای جوشوندن استفاده کردم درست میگی ولی چون برای کنترل کردن آتیش و زمان دچار مشکل شدیم قابلمه اینقدر جوش خورد تا آبش تموم شد منم دوباره چاشنی ریختم و کوفته درست کردم!»

با شنیدن این حرف لینگون از ته دلش او را تحسین کرد: «اعلی حضرت، واقعا که فکر درخشانی دارین ... تو کل تاریخ نظیر نداشته همچین چیزی ... این خدمتکار با همه وجودش در برابر شما تعظیم میکنه!»

عبارت چینی اصلی میکنه به پاکي یشم پاک همچون یخ در واقع فاسد نشدنی و عفت ابدی اصطلاحیه که برای دخترا استفاده میشه شیه لیانم داره ²
از کوفته های اینطوری تعریف میکنه کوفته قلقلی های پاک و درخشان

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

شیه لیان هم گفت: «ممنونم ممنونم... دیگه زیادی ازم تعریف میکنی ...»
لینگون گفت: «چیزی نیست که ... حداقل من فکر میکنم تو کل تاریخ نفر دومی
گیر نمیاد که بتونه غذایی درست بکنه به اسم کوفته همیشه پاک!!»
شیه لیان چوبهای غذاخوری را به همه داد و گفت: «کی میدونه واقعا!!! همگی
بفرمایین!»

لینگون و چوان ییژن چوبهای غذاخوری را با دست راست گرفته و با دست چپ
به سمت کلوچه های سرد شده لبه میز رفتند. فقط هواچنگ یک کوفته برداشت
و آن را مستقیم به دهان انداخت. پس از لحظاتی گفت: «خیلی خوبه!»
با دیدن این وضع چشمان چوان ییژن گرد شدند. سپس هواچنگ اضافه کرد: «
بنظرم یه کمی خامن هنوز!»

شیه لیان گفت: «باشه تایید شد!»

چوان ییژن وقتی دید این پسرک بانداژ شده در کنارش چندین دانه از آن کوفته
های سفت گوشتی را بلعید و چنان نظری داد به شدت تحریک شد که از آنها
بخورد او هم دستش را دراز کرد و یک کوفته برداشت.

شیه لیان هنوز لبخند میزد. وقتی چوان ییژن آن را بلعید هنوز لبخند میزد وقتی
رنگ از صورتش پرید هنوز هم لبخند میزد او روی زمین افتاد و دیگر نتوانست
برخیزد و شیه لیان هنوز لبخند میزد.

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

شیه لیان لبخند زنان پرسید: «اتفاقی افتاده؟!»

هواچنگ جواب داد: «فکر کنم تند تند غذا خورده داره خفه میشه!»

لینگون نیشخند میزد. ناگهان صدای صدای آشنایی در گوش شیه لیان پیچید: «گاگا!»

این صدای زمزمه وار لانگ یینگ یا صدای سست و تیز پسرانه هواچنگ نبود بلکه صدای همیشگی هواچنگ بود. او داشت در دایره ارتباط خصوصی با شیه لیان حرف میزد. شیه لیان مژه هایش را کمی بالا آورد و گفت: «چی شده؟!»

«لینگون یه انسان ظالم، مکار، سنگدل و بی رحمه!! حالا که گذاشتی برگرده اوضاع به این سادگی تموم نمیشه!»

این اولین بار بود که شیه لیان میشنید کسی درباره لینگون اینطور میگوید پس از کمی فکر جواب داد: «بنظرم رسید نسبت به اون ابریشم جاوید نیت خوبی داشته باشه اینش غلط نیست!»

هواچنگ گفت: «نیت خوب داشتن و بی رحم بودن متضاد هم نیستن ... توی آسمان ها اون خدای غیر نظامی شماره یکه ... چشم و گوشه اش همه جا هستن و دستهایش به هر جایی میرسن ... گاگا باید مراقب باشی که کیا میان کمکش!»

شیه لیان پرسید: «ژنرال پی؟!»

هواچنگ گفت: «اون نباید باشه!! اگر ظالم آب هنوز این اطراف بود احتمالا از

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

اون کمک میگرفت تا این مساله رو حلش کنه چون شی وودو بر اساس آشنابازی همه چیو حل میکرد نه دلیل و منطق ... ولی اگر پی مینگ باشه تا کل حقیقت رو بهش نگی فایده نداره تازه تهشم ممکنه هیچ کمکی نکنه... پس گاگا مراقب باش!»

شیه لیان گفت: «باشه، من مراقبم ... چیز خوبیه که یه روز سریع میگذره!» هرچند صدای هواچنگ در گوش او رو به تاریکی میرفت: «نه گاگا، اشتباه فهمیدی، دارم میگم تو باید مراقب یه چیز دیگه باشی ... کسی / اینجاست!» بعد صدای جرنج جرنج زنگ در گوش شیه لیان پیچید. هواچنگ اخم کرد. شیه لیان از لای شکاف پنجره نگاه کرد و یک تهذیبگر میانسال را دید که زنگی به دست داشت و به ورودی معبد پوچی نزدیک میشد. تهذیبگر ردای تهذیبگری مجللی بر تن داشت و یک جعبه نیز روی دوشش بود. جعبه با طلسم های زرد پوشیده شده بود.

همچنان که مرد راه میرفت زنگ صدا میداد. شیه لیان نگاهی به ان چیزها انداخت و دانست که آن ابزار بسیار خوبی هستند. اگر هیولا و شیطان معمولی آنجا بود وقتی صدای زنگ را میشنیدند مغزشان به زق زق می افتاد و خودشان را کنار میکشیدند. پیش از اینکه تهذیبگر نزدیک بیاید چند راهب که ردهای زرد و ابروهای سفید بر تن داشتند درحالیکه چیزهایی را با دست خود حمل میکردند به آنان ملحق شدند.

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

خیلی زود گروهی پنجاه تا شصت نفره جمع شدند. انگار که آنان برای این جلسه از قبل برنامه داشتند. اصلا از دیدن دیگران در آنجا غافلگیر نشدند و آنان معبد پوچی را محاصره کردند. اینها برای نمایش نیامده بودند. از بدنهایشان انواع لوازم معنوی آویزان بود. دستها و پاهایشان محکم و استوار بوده و مشخص بود مهارت کافی دارند.

خدایان آسمانی قدرتشان را از پیشکش های پیروانشان میگرفتند برخی راهبان و تهذیبگران نیز میتوانستند از خدایان آسمانی که پرستششان می کردند نیرو بگیرند. این راهبان و تهذیبگران بطور قطع نیروی معنوی بیش از قدرت شیه لیان که یک افسر آسمانی بود داشتند. اینکه همه شان یکباره به آنجا آمده بودند اصلا چیز خوبی نبود. شیه لیان ابروهایش را چین داد احساس میکرد این تازه وارد ها برای صلح نیامده اند.

هواچنگ کاسه و چوب های غذاخوری را پایین گذاشت و روی پا برخاست. شیه لیان در دایره ارتباط روحی صدای همف گفتن او را شنید: «این راهبای پیر و تهذیبگرهای ملعون به خودشون جرات دادن تا اینجا دنبال من بیان؟ متاسفم که دردسر رو تا در خونه تو کشوندم گاگا! میرم که دورشون کنم!»

شیه لیان او را گرفت: «تکون نخور!»

لینگون با حیرت گفت: «چیزی شده!؟»

شیه لیان از درون دایره ارتباط روحی با هواچنگ حرف میزد: «نرو، راستش رو

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

بههم بگو... باز شدن کوه تونگلو واقعا روی تو تاثیر میزاره؟!»

هواچنگ جواب داد: «نه!»

شیه لیان به آن چشم های پشت بانداژ خیره شد: «اینقدر دروغ نگو ... تو یه شاه بزرگ اشباح هستی ... هیچ نیازی نیست از یه مشتش فانی مثل اونا بترسی...مگه مجبوری که مستقیما بری اونا رو بزنی و از اینجا دورشون کنی یا بفرستیشون برن؟! تو بیخودی به این شکل و ظاهر در نیومدی درسته؟!»

با بازگشایی کوه تونگلو اشباح و شیاطین قدرتمند تر بیشتر تحت تاثیر قرار میگرفتند. اولین باری که اشباح بیدار شدند شیه لیان با چشمهای خودش میزان رنجی که هواچنگ کشید را دید. پس هر قدر به تاریخ بازگشایی دروازه ها نزدیک میشدند ریشه های او بدتر میشد. در این شرایط اگر خود شیه لیان بود هم موقتا ظاهر واقعی خودش را مهر میکرد و به شکل موجود کوچکی در می آمد تا انرژی معنویش را ذخیره کند و از آن آشوب ها اجتناب نماید و پیش از برداشتن مهر صبر میکرد تا همه چیز به پایان برسد.

گرچه اینکار برای اجتناب از آزار و شکنجه مفید بود ولی بخاطر اینکه قدرتش مهر شده بود به دیگران این فرصت را میداد که به او حمله کنند. شیه لیان نفرین گویان گفت: «چیروننگ تو...»

آن شب، چیروننگ تهدید کرده بود به سراغ همه تهذیبگرها و راهبانی میرود که با هواچنگ خصومت و دشمنی داشتند ولی او تصور نمیکرد اینها همه واقعیت

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

باشد. هواچنگ به آرامی سرش را تکان داد: «گاگا، اونا بخاطر من اینجان ...
بهتره که من برم! هرچند با این ظاهر نمیتونم یه ضربه بزنم و بکشمشون ولی
میتونم کاری کنم گورشونو گم کنن!»

هرچند شیه لیان تهدید کنان گفت: «اگه الان بری، دیگه حق نداری برگردی و
بیای دیدن من!»

هواچنگ نالید: «اعلی حضرت!»

هواچنگ همیشه ذهنی متفکر اما بی خیال داشت. در گذشته بارها به شیه لیان
کمک کرده بود ولی الان که شیه لیان شانس کمک کردن به او را یافته بود
چطور میتوانست بگذارد که او همینطور برود؟!

شیه لیان با لحنی جدی گفت: «بگیر بشین ... من میرم سراغشون!»

چوان بیژن با سختی زیادی چشمانش را گشود و با چهره ای گرفته گفت: «
کسی ... اومده؟ میخوانین...برم بزنمشون؟!»

« »

صدایش گرفته بود. شیه لیان کمک کرد تا چشمانش را ببندد: «چی بینگ، فقط
همینجا بمون ... تو نمیتونی این فانی ها رو بزنی از شایستگی هات کم میشه!»
شیه لیان به در چوبی چسبید و خوب به حرکات بیرون گوش داد. برخی
روستاییان که از کار روزانه برمیگشتند هنوز آن بیرون بودند و برای شام به خانه

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

برنگشته بودند. وقتی یکجا آنهمه تهذیبگر و راهب را دیدند شگفت زده شدند. آنها پرسیدند: «اربابان همه برای چی اینجا جمع شدن؟ شما بخاطر دائوژانگ شیه اومدین؟!»

یک راهب که هاله قتل از کل وجودش میریخت دستانش را بهم چسبانده و با حالتی دعاگویانه گفت: «آمیتا بها بودا! آقایون محترم شما میدونین که این مکان توسط مخلوقات شرور مورد حمله قرار گرفته؟!»

«چی؟!»

روستاییان شوکه شدند: «مخلوقات شرور؟ چجور مخلوقات شروری؟!»

یک راهب دیگر با لحنی اسرار آمیز گفت: «یک جور شاه اشباح که دنیا رو به آشوب میکشه!»

روستاییان با عجله گفتند: «ما باید چیکار کنیم؟!»

تهذیبگری که ردای مجللی بر تن داشت و اول به اینجا رسیده بود گفت: «بسپارینش به ما!! امروز همه ما در یک راه قدم برمیداریم و برای یک هدف اینجا جمع شدیم ... شانس گرفتن همچین چیز شیطانی کم پیش میاد!!»

بعد خواست حرکت کند که کدخدا او را عقب هل داد. تهذیبگر به او خیره شد: «تو کی هستی؟ داری چیکار میکنی؟»

کدخدای روستا گفت: «آقایون، من مسئول این روستا هستم خیلی ممنونیم که

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

همه شما به اینجا اومدین ولی هه هه حقیقتش رو بگم...خرجتون زیاده...»
آن تهذیبگر که ردای مجللی بر تن داشت گفت: «ما اومدیم شیطان رو شکست
بدیم فکر کردین بخاطر جایزه اومدیم!؟»

بعد دوباره خواست به جلو حمله کند اما روستاییان جلویش را گرفتند. راهبان و
تهذیبگران میرفت که عصبانی شوند اما نمیتوانستند مردم را هم با زور کنار بزنند
پس با بی حوصلگی گفتند: «دیگه چیه!؟»

کدخدای روستا سرش را خاراند و گفت: «حالا که مجانیه ... خیلی خوبه ممنونیم
که با قلبهای مهربانتون اومدین این شیطان رو شکست بدین ... ولی ... موضوع
اینه که دائوژانگ شیه به همه کارای این روستا رسیدگی میکنه ... واسه من که
کدخدای اینجام آسون نیست که بزارم کار دائوژانگ شیه رو ازش بگیرین!»

گروه تهذیبگران و راهبان بهم نگاه کردند: «دائوژانگ شیه!؟»

آنها میان خودشان بحث میکردند: «هیچ خانه تهذیبگری مشهوری با این نام و
نشون توی حرفه ما هست؟»

«اینطور بنظر نمیرسه!»

«بهرحال هیچ وقت اسمشون نشنیدم احتمالا آدم خاصی نیست!»

«اگه ماها نشنیدیم لابد آدم مهمی نیست خب ولش کنین!»

بعد از بحث و گفتگوهای طولانی تهذیبگری که ردای مجلل بر تن داشت رویش

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

را برگرداند: «دائوژانگ شیه که میگین اینجا زندگی میکنه؟!»

روستاییان جواب دادند: «بله!»

بعد همه با هم فریاد زدند: «دائوژانگ شیه! دائوژانگ شیه! رفاقتون اینجا! تعدادشونم خیلی زیاده!!! خونه ای؟!»

یک راهب پیر با ردای زرد دستانش را بهم چسباند و گفت: «آمیتا بها بودا! اصلا مهم نیست اگه دائوژانگ شیه خونه نیست!! اون مخلوق شرور همین الان توی این خونه پنهان شده!»

روستاییان حیرت کردند: «هاه?!»

بعد شیه لیان در را هل داد و بیرون آمد: «من اینجا! چیزی شده آقایون?!»
روستاییان با صدای بلند گفتند: «دائوژانگ این راهبان و تهذیبگران والامقام میگن که تو خونه شما یه...یه...شبح هست!»

شیه لیان لبخند زد: «عه؟ معلومه واقعا?!»

«چه سریع قبول کرد!»

شیه لیان یک کوزه را بیرون آورد: «درسته! در واقع یه شبح هست!»
تهذیبگر مجلل پوش کوزه را گرفت ابتدا شاد بود بعد وقتی آن را باز کرد لبخندش از بین رفت: «یه زن منحوس دو چهره?!»

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

سپس کوزه را با نارضایتی پس داد: «ادا در نیار دوست من!! یه همچین هیولای منحوسی حتی رتبه خشم هم نداره خودت خوب میدونی منظور ماها چیه؟!»

شیه لیان کوزه را گرفت و متوجه شد قدرتی که مرد بکار برده اصلا کم نیست. او قطعا شیوه تهذیبگری دشواری را پشت سر نهاده بود و قدرتی قابل توجه داشت. تعدادی از راهبان به تهذیبگری که ردای مجلل داشت گفتند: «برادر دائو، هاله شیطانی داره از بدن خود این تهذیبگر ساطع میشه... نکنه که خودش...»

تهذیبگری که لباسهای لوکسی داشت گفت: «چه اون باشه و چه نباشه... من، چشم آسمانی، با یه نگاه میتونم بفهمم!»

بعد فریادی کشید و انگشت خودش را گاز گرفت. سپس روی پیشانی خود خطی کشید. در این موقع یک چشم سوم روی پیشانیش ظاهر شد. با دیدن مهارتش شیه لیان هم او را تحسین کرد. به در تکیه زده و نمایش او را تحسین میکرد. تهذیبگر که ردای مجللی بر تن داشت با قصد و دقت برای لحظاتی او را تماشا کرد.

«میدونستم اون هاله شیطانه! چه هاله شیطانی سنگینی هم هست! شاه شبیح بازم تغییر چهره دادی؟!»

شیه لیان حیرت کرد. چطور ممکن بود او، که یک افسر آسمانی ارجمند بود هاله شیطان را روی خود داشته باشد؟ داشت فکر میکرد که مهارت این مرد بسیار زیاد است ولی چطور میتواندست تغییر وجهه بدهد و اینطور چرند بگوید؟

فصل ۱۳۴ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

با شنیدن سخنان او همه آن ۵۰-۶۰ راهب و تهذیبگر حالتی خصمانه به خود گرفته و آماده میشدند که به او حمله کنند. هواچنگ در دایره ارتباط روحی خصوصی به شیه لیان گفت: «اینا خیلی رو اعصابن!»

شیه لیان جواب داد: «باشه مشکلی نیست تو فقط بشین!»

یک لحظه بعد تهذیبگری که ردای مجللی بر تن داشت با لحنی که گیجی از آن مشهود بود گفت: «... یعنی درست نیست!؟»

راهبانی که کنارش بودند گفتند: «چی درست نیست!؟»

تهذیبگری که ردای مجلل پوشیده بود آن نشان سرخ روی پیشانی خود را مالید و گفت: «این خیلی عجیبه، من به این مرد نگاه میکنم ولی گاهی با هاله شیطان پوشیده شده و گاهی با هاله نور ... گاهی وقتا هم تیره و تاریکه ... این واقعا عجیبه!»

«هاه؟ چطور همچین چیزی ممکنه؟ برادر دائو، واقعا میتونی اینکارو بکنی؟ اگه نمیتونی بزار ما بهش رسیدگی کنیم!»

«آره، چطور ممکنه اون اینقدر عجیب باشه!؟»

آن تهذیبگر با خشم گفت: «چیه؟ فکر میکنی من از پشش بر نمیام؟ اگه من نمیتونم پس شماها میتونین؟ من، چشم آسمانی، سالهای ساله توی این حرفه هستم ... خیلی کم پیش اومده که اشتباه کنم!»

فصل ۱۳۴- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

شیه لیان پیشانی خود را مالید، سرش را تکان داد و با مهربانی پرسید: «پس چرا
یه نگاهی به من نمیندازی و نمیگی که توی کدوم بخش از وجود من این هاله
شیطانی قدرتمند تره؟!»

چشم آسمانی پیشانی خود را محکم مالید بعد نگاهی دقیق تر انداخت و با
اطمینان گفت: «لبهات!»

« »